مناجاتنامه و وصیتنامه شهید جابر جزء سلیمانی

خدايا چه زيباست راز و نيازهاي درويشي دل سوخته و نا اميد در نيمه شب

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام آنکس که به ما جان داد و ما را از نعمت هاي خود بي نياز ساخت و به نام آن کسي که شب و روز را آفريد و ماه و خورشيد را در وجود آن گنجاند.

خدايا تو را سپاس، خدايا تو را شکر مي کنم که به من تن سالم دادي تا بتوانم به خودم متکي باشم. پس خدايا چه خوش است اين تن را آن طوري که خود مي خواهي پرورش دهم و به خودت تحويل نمايم.

خدايا از کدام خوبيهايت بگويم نمي دانم از کجا شروع کنم هر چه قدر فکر مي کنم مي بينم آن قدري که تو خوب هستي و آن قدر که ما گناه کاريم نمي دانم چکار کنم.

پس خدايا دلم شکسته و وجودم سوخته است چه خوش است در راه تو وجودم بسوزد و به هوا برود. خدايا در اين دنياي فاني که هيچ کس در آخر چيزي با خود نمي برد بجز اعمال خود. خدايا پس اعمال ما را خوش گردان و ما را کمک کن تا در راه پر پيچ و خم رسیدن به تو مقاوم و استوار باشيم. اگر اين راه را نتوانيم بپيمائيم پس در پل صراط چطور مي توانيم حرکت کنيم.

خدايا چه زيباست راز و نيازهاي درويشي دل سوخته و نا اميد در نيمه شب. فرياد خروشان يک انقلابي از جان گذشته در دهان اژدهاي مرگ، اشک درد یاس و شکست بر رخساره زرد دلشکسته اي به خاک و خون غلتيده و چه خوش است دست از جان شستن و دنيا را سه طلاقه کردن، بدون بيم و هراسي عليه ستمگران جنگيدن، پرچم حق را در صحنه خطر مرگ برافراشتن و با غرور به استقبال شهادت رفتن.

جايي که ديگر انسان مصلحتي ندارد تا حقيقت را براي آن فدا کند و ديگر از کسي واهمه نمي کند تا حق را کتمان نمايد. آن که عدل عدالت است همچون خورشيد مي تابد آنجا که همه قدرت ها و زورها فرو رفته و هيچ کس جز خدا و خداي توانا حکم نمي کند.

خدايا خوش دارم اين زمين خاکي که از خاک ما را آفريدي زير اندازم باشد و آن آسمان بزرگ و زيبايت رو اندازم باشد و از همه زندگاني آزاد باشم.

خدايا خوش دارم که مجهول و گمنام به سوي زجر ديدگان دنيا برم. در رنج آنها شرکت کنم، همچون سربازي خاکي همچون بسيجي دل شکسته از دنيا، همچون پاسداراني که دنيا را سه طلاقه کردن و خود را فداي اسلام و انقلاب اسلامي و مبارزه با ضد انقلابيان بي خبر کنم و به آن آرزويی که دارم برسم.

خدايا از اين دنيا خسته شدم، دلم پر از درد و رنج است. خدايا در اين دنيا بي کس و بي پناه بودم بجز خودت. پس خدايا آن روز که مرا آفريدي خود مرا بزرگ کردي خود مرا به اين راه هدايت کردي پس خدايا خوش دارم که هيچ کس مرا نشناسد هيچکس مرا نشناسد هيچکس از درد و غمهايم آگاهي نداشته باشد و هيچکس تا حال اشک هاي سوزانم را نديده و نمي خواهم ببيند.

پس خدايا نمي خواهم جز با تو با کسي راز و نياز کنم جز با تو انيسي داشته باشم. پس خدايا به جز تو به کسي پناه نمي برم خوش دارم به دور از قيد و بندها در غروب آفتاب بر بلندي کوهي بنشينم و فرو رفتن خورشيد را در دنياي وجود مشاهده کنم و همه وجود خود را به اين زيبايي خدايي بسپارم و اين زيبايي مهر انگير را با پنجه هاي هنرمندش با تار و پود وجودم باز مي کند، قلب سوزانم را بگشايد، آتشفشان درونم را آزاد کند اشکي را که عصاره خيال منست آزادانه سرازيز نمايد عقده ها و فشارهايي را که بر قلبم و بر روحم سنگيني مي کند بگشايد غم هاي خفه کننده اي که از اول وجودم اين حلقومم مي فشرند و دردهاي کشنده اي را که قلبم را سوراخ سوراخ مي کند با قدرت معجزه تغيير شکل دهد و غم را به عرفان و درد را به فداکاري مبدل کند و آنگاه حياتم را بگيرد و من همه وجودم را ديوانه وار تسليم زيبایی کنم.

خوش دارم در اين موقعيت زمانه که بعد از چند سال جنگ و دفاع مقدس که زالوهاي از خدا بي خبرها نامردها و اين وطن فروشها که صلاح برداشتند و در منطقه غرب ايران عزيز ناامني ايجاد کردند و در کناز آن رزمندگان اسلام باشم و در روي ارتفاعات کردستان نفسي بکشم و با آن روباه صفتان بجنگم و در کنار آن شهيدان ايران باشم و در کنار ببرهاي کوه هاي کرستان باشم و در کنار آن زاهدان شب باشم.

خدايا اين وجودم در کنار توست. خدايا چه کار کنم تا آن همه توبه که به من مرحمت کرده اي و آنچنان مرا مورد عنايت خود قرار داده اي که من از وجود خود شرم مي کنم و خجالت مي کشم و در مقابل شما بايستم و تو را صدا بزنم و خود را کوچکتر از آن مي دانم که در جواب اين همه بزرگواري ترا شکر کنم و تشکر را نيز تقصيري و بساحت مقدست ميدانم.

خدايا از بندگانت هم سپاسگذارم خيلي به من لطف و محبت کردن و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار کرده اند که براستي خجلم و آنقدر خود را کوچک می دانم که نمي توانم از عهده بدرايم.

خدا تو به من فرصت ده توانايي ده تا بتوانم از عهده برآيم و شايسته اين همه مهر و محبت باشم. خدايا تو به من پوچي لذات زودگذر را نمودي، ناپايداري روزگار را نشان دادي، لذت مبارزه را چشاندي ارزش شهادت را آموختی.

خدايا تو را شکر مي کنم که از پوچي ها و ناپايداري ها و خوشي ها و قيد و بند ها آزادم نمودي و مرا در طوفان هاي خطرناک حوادث آرامش و آسايش نيست بلکه درد و رنج و مصيبت و مبارزه با کفر و ظلم و بالاخره شهادت است.

خدايا دل شکسته و زجر کشيده ام از همه چيزها نااميد و از بازي سرنوشت مايوسم تنها تو را ميشناسم تنها به سوي تو مي آيم و تنها با تو راز و نياز مي کنم.

اي دوستان و آشنايان از همه شما حلاليت مي طلبم نمي توانم اسم همه شما را نام ببرم چون وقت تنگ است اميدوارم که مرا حلال کنيد و از شما و تمام دوستان حلاليت بخواهيد و مرا حلال کنند.

اگر حلالم نکنيد من شرمنده شما هستم چطور مي توانم در آخرت سرم را بلند کنم پس از همه حلاليت مي طلبم و تو اي همسرم تو که براي من يک کوه بودي تو که براي من يک قدرت بودي تو که نمي دانم چه بگويم چه بودي تو را به خدا بعد از من زينب وار باش تو که در حيات من خوب امتحان دادي من به تو ايمان دارم تو که در اين دنيا آبروي من بودي تو را به خدا مرا حلال کن من به تو خيلي زحمت دادم و با نداري من ساختي با دوري من ساختي و با نبودن من ساختي تو که با يک نان خالي در منزل من روزه گرفتي و حرف دلت را به کسي نگفتي تو که فرزند مرا بزرگ کردي اما نگذاشتي کسي بداند در درون منزل چطور زندگي مي کنيم نمي دانم چطور از خوبي هاي تو تشکر کنم هر چقدر بگويم کم گفته ام پس خودت ميداني که چقدر زحمت کشيدي همچون زينب زمان بودي و براي من همچون پشت و پناه بودي و در سختي ها استقامت کردي در نداري مقاومت کردي در روي من مجبت کردي پس من شرمنده اخلاق تو هستم.

همسرم بعد از من زينب وار باش اشک براي مرگ من نريز اشک به حسین (ع) بريز که در عاشورا در ميدان جنگ غريب و بي کس بود يار و ياور نداشت به شهادت رسيد پس به حال زينب گريه کن و بعد از من به دشمنان فرصت نده که براي شهدا بخندند همچون شير باش و فرزندت را خوب تربيت کن تا بتواند راه اسلام را بشناسد و از آن راه حرکت کند و من مي دانم براي فرزندم نيز باباي خوبي نبودم اميدوارم که بعد از بزرگ شدن، تو خودت آن را راضي کني و بگويي که مي خواستي در رفاه باشد اما نمي توانستم.

بگو که دوستش داشتم بگو که مي خواستم اول بزرگ شود و يک فرد مفيد براي جامعه باشد بگو که بايد يک دختر زينب وار باشد اگر اين طور باشد روح من هم خوشحال است .

از همه شما عزيزان حلاليت مي خواهم.

به اميد پيروزي اسلام بر کفر جهاني و به اميد اين که پرچم اسلام در روی زمين برافراشته شود.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

جابر جز سليماني

ساعت 9:45 دقیقه شب

6 اسفند ماه 1371

---------------------------

جابر جزء سلیمانی دوم بهمن 1343 در زنجان به دنیا آمد. سال 1350 وارد دبستان شد اما به دلیل مشکلات مالی و خانوادگی موفق به ادامه تحصیل نشد و فقط تا پایان دوره راهنمایی درس خواند و پس از آن وارد بازار کار شد تا کمک خرج خود و خانواده اش باشد.

سال های انقلاب در فعالیت های انقلابی شرکت می کرد و همراه با دیگر جوانان و نوجوانان در راه پیروزی انقلاب اسلامی از هیچ اقدامی فروگذار نبود.

با آغاز جنگ تحمیلی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در عملیات های متعدد شرکت کرد تا از آب و خاک و اسلام و انقلاب دفاع کند.

تا پایان جنگ تحمیلی در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشت و در فعالیت های جبهه و پشت جبهه حضور موثر داشت.

سال 1364 ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد که خداوند نیز فرزند دختری به آنها هدیه فرمود.

پس از جنگ در فراق یاران و همرزمان می سوخت و خود را از جاماندگان کاروان شهدا می دانست و دعای شهادت را مدام زمزمه می کرد تا اینکه مناجات های شبانه و راز و نیازهای او به درگاه خداوند کار ساز شد و در 25 شهریور سال 1372 در منطقه عملیاتی کاک سیاه سقز کردستان، در درگیری با منافقین کوردل و گروهک های ضد انقلاب بر اثر اصابت گلوله مستقیم دشمن به شهادت رسید و به کاروان شهدا پیوست.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.